

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم شیخ اعظم انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) پنج دلیل بر اعتبار ملکه در باب عدالت اقامه کرده‌اند، که دو دلیل را بیان کردیم و مناقشه در آن هم روشن شد.

دلیل سوم بر اعتبار ملکه در باب عدالت

ایشان در دلیل سوم فرموده‌اند: در باب امامت جماعت روایاتی داریم، که عناوینی در آن ذکر شده، بر کسی که دارای ملکه عدالت باشد انطباق پیدا می‌کند، در این روایات امام (علیه السلام) فرمودند: به کسی می‌توانید اقتدا کنید، که به دین و ورع او اطمینان داشته باشید.

مرحوم شیخ (ره) فرموده: مجرد ترك معاصي و اتیان واجبات برای انسان وثوق به دین نمی‌آورد، چون ممکن است که کسی در این يك سال ترك معصیت و انجام واجب داشته باشد، اما در آینده – نعوذ بالله – گرفتار معصیت شود.

یکی از آن روایات روایت ابو علی ابن راشد (وسائل الشیعه، جلد هشتم، باب دهم از ابواب صلاة الجماعة، حدیث دوم، صفحه 309) است که نقل می‌کند، «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) إِنَّ مَوَالِيكَ قَدْ»، به امام باقر عرض می‌کند که موالیان شما و کسانی که محب و تابع شما هستند، مختلفند، «فَأُصَلِّيَ خَلْفَهُمْ جَمِيعاً»، هر کسی که از موالیان و شیعیان شماست، می‌توانم پشت سر او نماز بخوانم، فقال، حضرت فرمود: «فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ»، نماز نخوان مگر پشت سر کسی که وثوق به دین او داری. در يك نقل دیگر به دنبال «بِدِينِهِ» و «امانت» هم آمده است.

خوب مرحوم شیخ (ره) مدعایشان این است که این «مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ»، به صرف ترك معصیت یا اتیان واجب وثوق به دینداری پیدا نمی‌شود، وثوق به دین زمانی هست که بدانیم که ملکه‌ای در نفسش ایجاد کرده، که در آینده هم گرفتار معصیت یا ترك واجب نمی‌شود، پس این عنوان «لا یلائم الا مع اعتبار الملکه».

عدم بازگشت تمام اقوال در باب عدالت به یک قول

يك حرف اصلاً این است که بگوییم: تمام این اقوال یکی است، در بحث دیروز گفتیم که این تعابیر مختلفه در کلمات فقهاء که راجع به تعریف عدالت آمده، يك حرف این است که بگوییم: تمام اینها به يك معنا برمی‌گردد، که عرض کردیم که والد معظم

ما(دام ظلّه) این نظریه را دارند، که تمام اینها به يك تعبیر برمي‌گردد، که بنا بر این بیان شریف ایشان، نزاع در اینجا نزاع لفظي مي‌شود و دیگر نزاع، نزاع معنوي نیست.

اما ما عرض کردیم که مي‌توانیم تفکیک کرده، بگوییم که اگر تمام تعابیر را روي هم بریزیم، به دو تعبیر مي‌رسیم؛ يك تعبیر این است که بگوییم: «العدالة ملكة راسخة و كیفیة نفسانية»، که گفتیم: بیشتر هم از زمان مرحوم علامه(ره) به بعد این تعریف آمده و درست شده، که اگر این را گفتیم: چند ثمره در بحث دیروز برایش روشن کردیم، که مثلاً در اوائل بلوغ نمی‌توانیم بگوییم که این عادل هست یا نه، چون هنوز ملکه برایش حاصل نشده است.

اما اگر گفتیم: عدالت یعنی اتیان واجب و ترك معصیت، آدم بالغی هم که يك روز از بلوغش گذشته، در همان يك روز که مي‌بینیم نمازش را انجام می‌دهد و معصیت هم نکرده، می‌توانیم به او بگوییم: عادل و پشت سرش اقتدا کنیم و همچنین چند مورد دیگر را در بحث دیروز عرض کردیم.

مثلاً در مورد کسی است که گرفتار معصیت شده، اگر بعد از معصیت توبه هم بکند، توبه‌اش هم قبول بشود، تا مدتی که دو مرتبه بخواهد این ملکه را در نفسش بوجود بیاورد، نمی‌توانیم بگوییم که این آدم عادل است، یعنی به مجرد توبه نمی‌شود پشت سر او اقتدا کرد، اما اگر حقیقت عدالت را اتیان واجب و ترك محرم دانستیم، تا توبه کرد، می‌شود پشت سرش نماز خواند.

پس این دو مورد به نظر من بسیار شاهد های قوی هستند و به این نتیجه می‌رسیم که بین این دو فرق وجود دارد، خوب حال که فرق وجود دارد، مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: این ادله‌ای که داریم، بالاخره ما را می‌رساند به اینکه در عدالت ملکه معتبر است.

نقد و بررسی این دلیل

می‌خواهیم ببینیم که آیا این ادله درست است یا نه؟ مرحوم آقای خوئی(ره) (تنقیح، جلد اول، صفحه 218) فرموده‌اند: وثوق به دین با مقداری معاشرت حاصل می‌شود، ولو اینکه ملکه هم برای آن شخص نباشد.

ایشان اول مثالی زده فرموده‌اند: اگر با کسی مدت زمانی معاشرت کنید، بدانید که از حیوان معین موزی وحشت دارد و هر جا آن حیوان هست، در هر منزلی که آن حیوان هست، این آدم پایش را آنجا نمی‌گذارد، بعد هم که از این آدم جدا می‌شوید می‌گویید که اگر در جایی فلان حیوان باشد، این آدم از آن می‌ترسد و به آنجا نمی‌رود.

بعد فرموده‌اند: نسبت به خوف الهی هم همین است، اگر انسان مدتی با کسی معاشرت کند، در اثر معاشرت ببیند که خوف از خدا دارد، بعد هم که از او جدا می‌شود، می‌گوید: بله چون خوف از خدا دارد، معصیت نمی‌کند، ولو فرض کنیم که چنین ملکه نفسانیه‌ای هم برایش حاصل نشده باشد.

نقد و بررسی این اشکال

والد بزرگوار ما(دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه فرموده‌اند: اگر بخواهید اطمینان پیدا کنید که شخصی خوف دائمی یا رجاء دائمی دارد، این همان عبارت اخري ملکه است، شما وقتی از آدمی جدا می‌شوید، می‌گویید: این آدم کسی است که از خدا می‌ترسد و گناه نمی‌کند، خوب این یعنی اطمینان به ملکه دارید و فرمودند: قائل به ملکه بیش از این را نمی‌خواهد و در اینجا لازم نمی‌داند.

اشکال استاد محترم به مرحوم شیخ(ره)

نکته‌ای که وجود دارد این است که اگر همین راه را طی کنیم، یعنی بگوییم: از روایت يك وثوق دائمی به دین استفاده می‌شود، وثوق دائمی هم در جایی است که آن شخص خوف دائمی داشته باشد، خوف دائمی هم در جایی است که این آدم ملکه داشته باشد، این حرف‌ها درست می‌شود و نتیجه‌اش همان نتیجه مرحوم شیخ انصاری(ره) می‌شود.

اما این روایت که می‌فرماید: «لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ»، سوال خیلی روشنی داریم که «مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ»، یعنی تتق حتی نسبت به استقبال، که اگر این باشد، انسان به خیلی از افراد نمی‌تواند اقتدا کند. بلکه «مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ»، یعنی بالفعل الان آدم متدینی است.

پس اگر در این تعبیر «مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ»، وثوق به دین را طوری معنا کنیم که معنای استمرار، حتی نسبت به استقبال داشته باشد، حق با مرحوم شیخ(ره) است و از این تعبیر ملکه را می‌فهمیم، اگر گفتیم که این آدم به طوری است که یقین دارم تا آخر عمرش ملتزم به دین هست، یعنی يك ملکه‌ای وجود دارد، اما ظاهر در عناوین این است که ظهور در فعلیت دارد.

اگر گفته‌اند: پشت سر کسی که مرد است اقتداء کن، خوب اگر بگوییم: باید یقین داشته باشیم که تا قیامت مرد است، حال اگر بعداً تغییر جنسیت داد، نمازهایی که قبلاً پشت سرش خوانده‌ایم، مردود و باطل است.

همچنین در جایی که می‌گویند: شهادت شارب الخمر مورد قبول نیست، یعنی کسی که بالفعل شارب الخمر است، علی‌ای حال عناوین همیشه ظهور در فعلیت دارد، لذا «مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ»، یعنی بالفعل اطمینان دارید که این آدم متدینی است و این با انجام واجبات و ترك معاصی سازگاری دارد و این مقدار دیگر ملازمه با ملکه ندارد.

دلیل چهارم بر اعتبار ملکه در باب عدالت

دلیل چهارم هم نظیر دلیل سوم است، که روایاتی که در باب شاهد و بینة وارد شده (وسائل الشیعه، جلد 27، باب چهارم از ابواب شهادت، حدیث سوم، پنجم، نهم و دهم)، از این روایات عناوینی استفاده می‌شود، که شاهد باید مرضی، مامون، عقیف و صالح باشد، که حال روایاتش را هم اشاره می‌کنیم.

البته باید به این دلیل این مقدمه را هم ضمیمه کرده بگوییم: در باب شاهد اجماع داریم که زائد بر عدالت چیز دیگری معتبر نیست، گاهی می‌گوییم: در باب شاهد غیر از عدالت، مرتبه‌ای بالاتر هم که باید مامون و عقیف باشد لازم است، که در این صورت این دلیل نمی‌شود.

می‌خواهیم ادعا کنیم که تمام این عناوینی که در روایات مربوط به شهادت شاهد آمده، اینها عبارت اخیری عادل است.

خوب مرحوم شیخ(ره) فرموده: بازگشت تمام این عناوین به ملکه است، یعنی در جایی که می‌خواهید بگویید: اطمینان دارم که این آدم امین، مامون یا صالح است، اینها نمی‌سازد مگر اینکه ملکه باشد.

به عبارت اخیری ما این عدالت را متمرکز روی این دو قول کردیم، يك قول این است که بگوییم: عدالت عبارت از ملکه است، قول دوم هم این است که بگوییم: عدالت همین افعال خارجی است، انجام واجبات و ترك محرمات و صفاتی که در این روایات شاهد آمده، اینها صفات نفسانی است، که با اوصاف نفس سازگاری دارد و مربوط به عمل خارجی نیست.

نقد و بررسی این دلیل

مرحوم آقاي خوئي(ره) (تنقيح، صفحه 219) به مرحوم شيخ(ره) اشكال کرده فرموده‌اند: این عناوين مذکور منطبق بر افعال نفس هم نیست، تا چه برسد به اینکه منطبق بر اوصاف نفسانیه باشد، بلکه تصور يك فعلي از افعال نفسي است، نه اینکه صفت نفس باشد، وقتی انسان تصور مي‌کند، تصور فعلي از افعال نفس است، وقتی غضب مي‌کند، غضب فعلي از افعال نفس است، البته بروز خارجي هم دارد. اما بعضي از اوصاف، اوصاف نفس است، حلم از اوصاف نفسانیه است و نه از افعال نفسانیه.

مرحوم آقاي خوئي(ره) فرموده‌اند: این عناوين افعال نفس نیست، تا چه رسد به اینکه از اوصاف نفسانیه باشد، شما هم دنبال این هستید که بگویید: اینها ملکه است و ملکه از اوصاف نفس است.

بعضي از روایات در این زمینه

بعد توضیح داده فرموده‌اند: اینکه در بعضي از روایات آمده که شاهد باید مرضي باشد، مثلاً بعضي از روایاتش را بخوانیم، «عَنْ يُونسَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَيِّنَةِ إِذَا أُقِيمَتْ عَلَى الْحَقِّ أَ يَحِلُّ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ يَقُولَ الْبَيِّنَةِ»، اگر بینه‌اي بر حق قائم شود، آیا قاضي مي‌تواند بر طبق بینه قضاوت کند؟ «فَقَالَ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ»، پنج چیز است که مردم باید به همان ظاهر حکم اخذ کنند، «الْوَلَايَاتُ وَ التَّنَاقُحُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ الذَّبَائِحُ وَ الشَّهَادَاتُ»، ولایات، مناکح، مواریت، ذبائح و شهادات.

بعد فرمودند: «فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرًا مَأْمُونًا جَازَتْ شَهَادَتُهُ»، اگر ظاهر مردی امین است، شهادتش جایز است، «و لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ»، که این خیلی تعبیر عجیبی است، یعنی درست در مقابل مرحوم شيخ(ره) هم هست که ان شاء الله بنا بر آن نتیجه گیری می‌کنیم، اگر به حسب ظاهر آدم امینی است، از او دروغی شنیده نشده، شهادتش جایز است و از باطنش سوال نمی‌شود.

در روایت دیگر عبدالله ابن مغیره می‌گوید عرض کردم به حضرت رضا(علیه السلام)، «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شَاهِدَيْنِ نَاصِبَيْنِ»، دو شاهد ناصبی را شاهد بر طلاقش قرار داده، «قَالَ كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ»، حضرت فرمودند: اگر هر کسی که ولد علی الفطره، یعنی به حسب ظاهر می‌گوید: مسلمانم و معروف به آدم صالحی هم هست، شهادتش جایز است.

در روایت دیگر عمار بن مروان عن ابی عبدالله «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي الرَّجُلِ يَشْهَدُ لِابْنِهِ وَ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ»، یک کسی برای بچه‌اش شهادت می‌دهد و مردی برای زنش شهادت می‌دهد، «فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَ خَيْرًا الْحَدِيثِ»، که ظاهراً باید «خیراً» را مشدد خواند، این شهادت عیبی ندارد، اگر آدم خوبی است.

در بعضي از تعابیر دیگر دارد که «لا بعث بذلك اذا كان عفيفاً صائناً»، اگر عقیف باشد، یعنی کسی که اجتناب از حرام می‌کند و وقتی به حرام برخورد می‌کند، خودش را حفظ می‌کند، صائناً هم به همان معنای کسی است که از نفسش صیانت می‌کند. در بعضي از تعابیر روایات هم وارد شده که «اذا كان مرضياً»، اگر مرضی باشد.

خوب اگر بخواهیم بیان مرحوم آقاي خوئي(ره) را ذکر کنیم طول می‌کشد، ایشان یکی یکی این تعابیر را بیان کرده و فرموده: کاری به اوصاف و فعل نفس ندارد.

باز والد ما فرمایش ایشان را جواب دادند، شبیه همان جوابی که در دلیل سوم بود این را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين